

مشکلات زیاد را نداشتند و پاتنجر می نویسد تا جنوری ۱۸۳۸ به مشکل دکانی بی صدمه باقیمانده بود. تخته های دکانها، تخت خواب ها و کرسی ها، طاق های چوبی و صندوق و حتی شاهین ترازو ها و لوايح دکان ها را برای سوخت بکار برده بودند. تجارت تقریباً متوقف شده بود و مواد غذایی رو به قلت می رفت. در روز متبرک عيد رمضان هنگامیکه شاه کامران طبق معمول بین ملاها شیرینی تقسیم می نمود دیده شد که این مردان پیر روحانی نظر به ایجاب وقت خلاف معمول برای گرفتن آن با چه تلاشی روی سر و شانه یکدیگر می پریدند.

هنگامیکه يك سال از محاصره گذشت حالت قحط حکفرما گردید. خانه ها برای سوختن ویران شد اسپها برای خوردن ذبح شد فضا پر از تعفن مردگان گردیده بود و تب و فساد خون عام گشته بود.

طبقه متوسط نسبت به قحطی و مرض و مرمیهای هاوان دشمن زیادتر از سپاهیان یار محمد خان می ترسیدند که متکبران گرد شهر می گشتند و هراتیهای مصیبت دیده را تهدید و توقیف و شکنجه می کردند. تا ثروت های نهان شده خود را (به مقصد اینکه وزیر به داد و فریاد طلب معاشات عساکرش خاتمه دهد) تسلیم نمایند.

هرگاه شکنجه به مرگ منتهی می شد جسد را در پتوئی پیچانیده و دم دروازه خانه اش برای عبرت دیگران می انداختند.

هر دو طرف آمادگی مذاهنه آمیز خود را برای استخدام افسران برتانوی بحیث نماینده های شان نشان می دادند.

گذاری ایران را قبول کند و یا تحت هیچ شرایطی مداخله روسها را موقع دهد. اما در بین هراتیان این جریان فکری نضج می گرفت که آیا

این مرده باین ماتم می‌ارزد؟

به تاریخ ۲۴ جون هنگامیکه ایرانیان حقیقتاً تصمیم جدی گرفتند تا به شهر هجوم ببرند بحران باوج خود رسید. بعد از يك آتش بازی قوی پنج صف هجوم برای اشغال شهر پیشقدمی نمودند اگرچه چهار صف آن دفع شد صف پنجم موفق به رخنه کردن در استحکامات مدافعه گردید. قوای ذخیره افغانها به کار برده شد و جنگ تن به تن در صفوف رخنه شده آغاز گردید هر دو طرف با عزم و شجاع بینظیر می‌جنگیدند.

هنگامیکه پاتنجر به مقصد باز دید از شکاف وارد شده شتاب داشت و یار محمد خان را دریافت که او نیز بدان صوب راهی است. سرنوشت هرات به موتی آویزان بود هر قدریکه آنها به نقطه نفوذ نزدیکتر می‌شدند به همان اندازه علایم شکست هویدا می‌گردید. مدافعان دو نفره و سه نفره شروع به دست کشیدن از پیکار کردند و به بهانه معمول آوردن زخمی‌ها به عقب می‌آمدند. پاتنجر بهت زده مشاهده کرد که روحیات وزیر متزلزل شده آهسته آهسته راه رفت تا اینکه بالاخره به زمین نشست. جوان انگلیسی او را دلداري کرد تا اینکه دوباره بپا استاده شد و ناگهان با دلاوري یار محمد خان از نقطه سوق الجیشی بر افغانها غرید و نعره زد خدا را یاد کنید بپا شوید و مبارزه کنید. اگرچه آنها دوباره متزلزل شدند و امید وزیر به یاس مبدل شد او بدون کدام هدف برگشت چیزی زیر زبان راجع به امداد می‌گوید اما پاتنجر مشاهده کرد که او جانی را جستجو می‌کند که قبلاً آنجا نشسته بود. جوان انگلیسی در حال غضب، زیرا صحبت کرد و بالاخره بازوي او را گرفته به نقطه ای که دشمن در آن رخنه کرده بود کشانید. درینوقت دفعتاً و با کمال تعجب یار محمد خان بیخود

شد دوید و چویدست بزرگی را برداشت و مانند دیوانگان بجان مدافعین خط عقبی افتاد و با وارد کردن ضربات پیهم آنها را پیش می راند و وادار به مبارزه می نمود. مدافعین که در جای باریکی گیر آمده بودند و قادر به دفع یورش عقبی نبودند، بسیاری از آنها سراسیمه خود را از دیوار پائین می انداختند. این عمل آنها را بسرعت در سراشیبی دیوار بفرق حمله آوران فرود می آورد و نتیجه آن سحر آمیز بود. ایرانیها این وضع را از روی هراس به حمله متقابل مرگ و زندگی افغانها تلقی کردند و از میدان جنگ رو گشتانده پا به فرار نهادند. بحران خاتمه یافت و هرات بعد از یازده ساعت محاربه نجات پیدا کرد.

همه چیز خاتمه یافته بود و پاتنجر به ویلنگتون خیلی صحیح گفته بود همانطوریکه بعدها اظهار نظر کرد که محاصره شدگان و محاصره کنندگان یکی از یکدیگر می ترسیدند با آنکه محاصره هرات برای دو سه ماه خسته کننده، دیگر ادامه یافت و دقایقی واقع شد که سقوط هرات خیلی قریب بود اما ایرانیان دیگر هیچوقت آنقدر نزدیک برای تسخیر نشدند. آتشباری مداوم و قحطی خورد کننده و بالاتر از همه شکنجه های ظالمانه یار محمد خان ورحیات مردم را تا سرحد اخیر پائین آورده بود و پاتنجر بسیاری را دید که اشغال شهر و غارت آنرا نسبت برفع محاصره و دورنمای حکومت میراثی کامران و یار محمد خان ترجیح می دادند. (تعجب او از این بود) که حتی یکنفر هم پیدا نمیشد که شجاعت آنرا می داشت تا با کشتن ستمگاران شان به بدبختیهای شان خاتمه می داد.

درینحال بریتانیه هزارها میل دور بالاخره برای اقدامات متقابل قد علم کرد. پارلمنتون احتجاج شدیدی بحکومت روسیه بر علیه مداخله

آنکشور در امور افغانستان و ایران نمود دربار سینت پیتر سبورگ خود را کنار کشید و بلا درنگ ویکوویچ بدقبال برطرف شد. او وظیفه خود را برای روسیه با مهارت و حوصله انجام داد اما هنگامیکه با دل مملو از امیدواری برای دادن راپور به وزیر خارجه به سینت پیتر سبورگ برگشت کنت نیسل او را نپذیرفت. در عوض خدمتگاری را با پیغام تحقیر کننده نزد او فرستاد مبنی بر اینکه (نیسل رود) کدام کپیتان ویکوویچی را باستثنای شخص ماجراجوی که باین نام درین اواخر مصروف یک سلسله توطئه های غیر مجاز در کابل و قندهار بود و اطلاعاتش رسیده است نمی شناسد. ویکوویچ دانست که قربانی سیاست دلجوئی روس از بریتانیه شده است. به هتل خود برگشت. چند پیغام زننده و سرزنش آمیز تحریر کرد و باقی کاغذهای خود را آتش زده و مغز خود را با گلوله پاشان نمود.

حکومت کلکته نیز فعال شد. اوکلند یک قوه کوچک اعزامی مرکب از کندکهای پانزده، بیست و سه و بیست و چهار را با یک بتالیون بحری تشکیل نمود. کشتیهای سیمیرا میس و هگ لیندسی که به همراه کشتی های جنگی بدرقه می شد عساکر را در شروع ماه جون از بندر بمبئی برداشته و جانب خلیج فارس حرکت نمودند. دو هفته بعد به جزیره خارك که از لحاظ ستراتیژیکی موقعیت خوب دارد و سی سال قبل سر جان مالکم آنرا طمع کرده بود پیاده شدند. حاکم ایرانی جزیره پس از آنکه بر ترس ابتدائی خود فایق شد از روی قملق بیان داشت که جزیره و هرچه در آنست بشمول خودش و ساکنین آن در اختیار بریتانیه می باشد.

این تظاهر قوه از طرف بریتانیه که بذات خود قابل ملاحظه بود چند روز پیش از حمله بزرگ ایرانیان به هرات صورت گرفته بود ولی

چندین هفته سپری شد تا به اردوگاه محاصره کنندگان خبر آن موصلت کرد.

در عین زمان افواهایی در جریان بود که قوای بریتانیه مرتباً تقویه و دوچند ساخته می شود. گفته می شد که يك بحریه قوی بریتانیه بداخل خلیج حرکت کرده و تمام بنادر را در طول ساحل تخریب و بو شهر را اشغال و يك قشون قوی را پیاده نموده که هم اکنون بیرحمانه بداخل خاک اصلی ایران پیشروی و شهرها را یکی بعد دیگر اشغال می نمایند. ام نیل سفیر بریتانیه در تهران با استفاده از موقع بلا درنگ مشاور نظامی خود کلونل ستودارت را امر می کند که به صورت چاپار خود را به اردوگاه محمد شاه در بیرون شهر هرات رسانیده و التماس بریتانیه را به او تسلیم نماید به شاه صراحتاً اطلاع می دهد که اشغال هرات یا هر خصه افغانستان توسط ایران بحیث يك عمل خصمانه به مقابل انگلستان تلقی و به او خبر میداد که بحریه اعزامی بریتانیه همین اکنون در خلیج داخل و عساکر را به جزیره خارك پیاده نموده و اگر بلا درنگ از هرات عقب نشینی نکند باید بداند که خطر فوری را برای ایران باعث می شود. هنگامیکه ستودارت وقت خواندن پیغام برای نفس کشیدن توقف مختصر نمود محمد شاه تبصره کنان گفت «حقیقت اینست اگر من هرات را ترك ننمایم بین ما جنگ واقع خواهد شد همینطور نیست؟» ستودارت جواب داد (بلی جنگ است و هر چیز بجواب اعلیحضرت شما ربط دارد. خداوند، اعلیحضرت شما را سلامت داشته باشد). دو روز را در بر گرفت تا شاه ایران تصمیم خود را بگیرد و در ختم آن کاملاً تسلیم شد. او به ستودارت گفت: ما به همه خواهشهای حکومت بریتانیه موافقت داریم و داخل جنگ نمی شویم اگر به

خاطر دوستی ما با بریتانیه نمی بود از هرات بر نمی گشتیم، اگر می دانستیم که آمدن ما باینجا سبب از دست دادن دوستی بریتانیه می شود ما بدون شبهه ابدأ باینجا نمی آمدیم.

در ظرف دو سه هفته پس ازین بچه ترسانی قابل ملاحظه ایرانیها ترتیبات تخلیه هرات را گرفتند.

توپها از مواضع خطوط اولی عقب کشیده شد و قافله حمل و نقل برای مارش آماده گردید خیمه ها را پائین آوردند و باربندی گردید. صبح نهم سپتامبر شاه در رأس قشونش بر اسب خود سوار و رو جانب تهران نمود. محاصره فراموش نشدنی هرات (که بیش از ده ماه طول کشید) خاتمه یافت.

نتایجی که ازین اقدام بدست آمد برای محمد شاه و ایرانیها يك ناکامی خفت آور بود که ضعف آنها را بطور اسفناک برملا ساخت. اگرچه این ضعف بیشتر در مقامات عالی آنها جا داشت تا به لیاقت جنگی قشون آنها، پاتنجر در راپور رسمی که تقدیم نمود بحیث نظر شخصی خویش بیان نمود اگر شاه از وسایل دست داشته اش بدرستی استفاده می کرد امکان داشت شهر را در همان روز اول موصلتش به هرات و یا در ظرف بیست و چهار ساعت هر وقتیکه می خواست متصرف شود، اما عدم موفقیت مساعی آنها زاده تقصیر جنرالهای آنها بود. اگرچه شاه بسیار سعی کرد برای حفظ آبروی خود با صدور اعلامیه بلند بالا چاکهای اعتبار پاره پاره شده اش را وصله بزند مبنی بر اینکه زمستان رسیدنی و اگر ما با قامت خود در هرات ادامه می دادیم امکان آن موجود بود که اردوی فاتح ما از لحاظ فقدان ما بحتاج صدمه ببیند از طرف دیگر آسوده

حالی ولایات ما همواره مورد توجه جدی خاطر خیر اندیشانه ما بوده است بنا بر آن خاص بملحوظ منافع ایمانی و کشوری و از جهت توجه عمیق به آسوده حالی عساکر و رعایا ما با اردوی عالم گیر خود بقصد عزیمت و آماده بازگشت به پایتخت می باشیم. جای شك نبود که بدون از يك عده مردم زیرك کسی این مزخرفات پر طمطراق را تصدیق نمی کرد.

از طرف دیگر مدافعان هرات مستحق تحسین موفق بیرون بر آمدن از محاصره بودند ممکن است جرئت و حوصله آنها بعضاً از هم پاشید. یار محمد هم کارهای بزرگی انجام داد و بخاطر رهبری فعالانه مدافعه مستحق تمجید می باشد. این محاصره برای مردم باشند هرات تقریباً تباہی مطلق بود. آنها از قحطی، طاعون و حملات دشمنان صدمات زیاد دیدند از طرف وزیر خود شان بیرحمانه به کار شاقه گماشته می شدند و با همه این احوال سرانجام هنوز هم آنها زیر حکمروایی کامران و یار محمد خان بودند.

محاصره و تخلیه هرات قسمیکه در نظر اول معلوم می شود برای روسها شکست بزرگ نبود زیرا در قماریکه از روی هوشمندی روی آن شرط بسته بودند (تا جائیکه به برد و باخت هرات تعلق داشت) آنها بفکر بهره برداری بودند. اخبار کلکته ریویو نوشت (اگر هرات سقوط می کرد بعد از آن قندهار و کابل انقیاد خود را اعلام می نمودند باینترتیب نفوذ روسیه تا دهن دروازه هند قریب می شد و انگلستان هر قدر آرزومند صلح باشد مانع خطرات جدی شده نمی تواند. از جانب دیگر هرگاه انگلستان برای نجات هرات مداخله نماید نه تنها خود را با دربار ایران بلکه با ایران به حیث يك ملت مقابل می سازد).

محاصره هرات برای بریتانیه وحشت بزرگی بود اما قسماً بلطف بی کفایتی جنرالهای ایرانی و قسماً بلطف عزم راسخ یار محمد خان و مدافعان هرات و قسماً به لطف ارسال قوه اعزامی بریتانوی به جزیره خارك (اگرچه دیر صورت گرفته بود) و ضمناً به مساعی ایلدرد پاتنجر اوضاع چاره جوئی شد ولی بمشکل بهبودی حاصل می نمود. تهدید افغانستان به جلب پشتیبانی روسیه مانند برفهای گدازنده در تابستان آب شد. اما رفع محاصره هرات (باوجودیکه آخرین معقولیت سیاست نومیدانه ایکه هر دو طرف به آن دست زده بودند از بین برد) مانع اجرای آن سیاست از طرف آنها نشد. واقعاً حکومت هند تصمیم مهمی گرفته بود و آن اینکه به دوست محمد خان امیر کابل دیگر اعتماد ننمایند. او باید از اریکه سلطنت پائین آورده شود. بجای او بریتانویان جیره خوار لودیانه نشین شاه شجاع سالخورده و بدقسمت را در نظر گرفته بودند.

هنگامیکه لارد ویلیام بنتنگ شنید که خلف او قشونی را علیه افغانستان بکار برده است فریاد کرد (چه؟ لارد اوکلند و مکناتن اعلان حرب دادند. یگانه انسانی که در همه روی زمین فکر می کردم مرتکب چنین اقدامی شود!) او طوری اظهار نظر می کرد که معلوم بود از شنیدن اتخاذ چنین اقدام مبهوت شده است.

همه این اقدامات از هدایاتی سرچشمه می گرفت که موقع تقرر از طرف کمیته محرمانه مجمع مدیران به گورنر جنرال متاذی داده شده بود. در حالیکه وقت تصمیم را به گورنر جنرال واگذار شده بودند و گفته بودند هنگامیکه یقین حاصل کرد (وقت آن فرا رسیده که وی مصممانه در امور افغانستان مداخله نماید) این هدایت کاملاً واضح ساخت که (چنین مداخله

بدون شك مشروط به دفع توسعه نفوذ ایران در آن منطقه و با اعمار بموقع سدي در مقابل خطر تهديد كننده پیشرفت نفوذ روسیه می باشد) با حمله محمد شاه بهرات که به پشتیبانی روسها صورت گرفت هر دو اتفاق در یکوقت واقع شد و در مقابل آن اوکلند باید با اقدامی دست می زد.

گورنر جنرال شاید در اثر مشوره های گوناگون کاملاً سرگیچه شده بود. «ام نیل» از تهران جدا از سفارشات برنس راجع به پشتیبانی از دوست محمد خان حمایت می کرد. او نوشت به ایران بیش ازین اجازه داده نشود (که راه را بجانب هندوستان برای يك قدرت فوق العاده قوی دیگر باز نماید) و بنظر او امیر کابل مردی بود که می توانست سد این راه شود. (دوست محمد خان با حصول اندکی کمک از طرف ما موفق به اشغال کندهار و هرات خواهد شد. من مشتاقانه امیدوارم که از اعطای چنین کمک بوی مضایقه نخواهد شد.

يك مساعده نقدي امکان دارد ویرا موفق به این کار نماید و نفوذ ما بالای او بیشتر خواهد شد). او علاوه کرده بود که امیر باید وادار ساخته شود تا تمامی معاملات خود را با دول خارجه از طریق نماینده بریتانیه در کابل اجراء نماید.

از طرف دیگر «کلودوید» نماینده گورنر جنرال در سرحدات شمال غربی سیاست (تفرقه بینداز و حکومت کن) را سفارش می نمود. «وید» گفت متحد ساختن افغانستان تحت قیادت دوست محمد خان (بازی بدست رقبای ماست و اقدام خودکشی برای محروم ساختن خود ما از وسایل قوی که برای کنترل حکمران موجوده افغانستان در اختیار داریم). بهرحال کوشش جهت تشویق برادران بارکزائی برای قبول قیادت دوست محمد خان

شاید این گفتار کاملاً حقیقت داشت ولی راه حل خود وید هم خارج از اغراق نبود.

وی کاملاً طرفدار ستاتسکو بود (پالیسی ما نباید متوجه تخریب بلکه حفظ و تقویه حکومت مختلفه موجوده افغانستان باشد و آنها بین خود روابط اجتماعی مستحکم را برقرار ساخته و در اثر نفوذ ما منجر به تأسیس صلح با همسایگان شان گردد که همین حالا مشغول بوجود آوردن آن بین آنها و سیکها از یکطرف و سیکها و سندیکا از جانب دیگریم).

اوکلند روی یک پرنسیپ اساسی جدا ایستادگی کرد یعنی او تحت هیچ شرایطی حاضر نیست دوستی بریتانیه را با رنجیت سنگه و قشون خوب تربیه یافته سیکه به مخاطره بیاندازد. این مفکوره بذات خود کافی بود تا او را مخالف روشی که برنس و ام نیل سفارش می نمود قرار دهد.

در ماه می ۱۸۳۸ هنگامیکه هر روز انتظار سقوط هرات و افتادن آن بدست ایرانیان برده می شد. گورنر جنرال نظریات خود را روی کاغذ نوشت. بنظر او سه راه وجود داشت. راه اول (تجدید ترتیبات دفاعی بالای خط رود سندھ و گذاشتن افغانستان با سرنوشت خودش) در آنوقت شاید این مفکوره معقولترین پالیسی بوده باشد ولی در عین حال بنظر اوکلند اتخاذ چنین سیاست (شکست کامل خواهد بود و دریچه بی را از توطئه های روسیه و ایران در سرحدات باز خواهد نمود). این امر او را به قبول مفکوره وید (سعی برای حفاظت افغانستان توسط اعطای امداد به حکمرانان کابل و قندهار) وادار می کرد ولی این پالیسی (دادن قدرت به کسانی بود که خصومت شان با سیکها شدیدتر از خصومت ایشان با ایران بود و امکان دارد آنها این وسایل را به عوض ایران بمقابل سیکها بکار

ببرند). به این ترتیب اوکلند بعد از بررسی استدلال های بیشمار و غیر معقول امکانات سوم را مدنظر می گیرد (اجازه و یا تشویق پیشروی قشون رنجیت سنگه جانب کابل با اساس مشوره ما و تحت شرایط محدود و برای تائید این پیشقدمی اعزام يك قوه تحت قیادت شاه شجاع) گورنر جنرال به این طرزالعمل اظهار موافقت کرد و علت آن این بود (در صورت مقاومت موفقانه هرات یکی از تدابیر لازمی پنداشته می شود و در صورتیکه آن شهر بدست ایرانیان بیفتد باز هم این طریق بیش از پیش قابل سفارش پنداشته می شود).

این پیشنهاد عجیبی بود افغانها باید به ذریعه توطئه که ماهی چیدیم از طرف سیکها دشمن منفور شان مورد حمله می آمدند و از طرف دیگر تشویق می شدند تا بمقابل ایران و روسیه هم دیوار شوند. از روی خوشبینی مفرط قیاس شده بود که آنها با دریافتن شاه شجاع پادشاه سابق در بین خود (که اکثر آنها او را شخص ضعیف می پنداشتند و عقیده داشتند که نامبرده با طالع نحس زاده شده) باین سرنوشت خود تسلیم می شوند. پلان اوکلند چنان ساده دلاته این مشکلات دشوار را نادیده و یا بیک طرف گذارده بود و آنقدر از واقعیتها بدور بود که انسان فکر می کند محض خوابی بوده باشد که توسط کدام شخص (بی تجربه و فاقد معلومات راجع به خاک و مردم افغانستان که نه تجربه در میدان دسایس آسیائی داشته و نه مرد عمل بود) دیده شده بود طوریکه دیورانده می گوید: چنین شخص همان کسی بود که طرفدار سرسختانه او از پلان به تخت آوردن شاه شجاع نزد اوکلند وزن زیاد داشت و آن عبارت بود از ویلیم هی مکناتن چیف سکرتار حکومت کلکته، قبلاً مختصر دیدیم

مکناتن کسیکه برنس را به نسبت تخطی از هدایاتش سرزنش کرده بود. باز هم از يك خانواده دیگر الستر مانند لارنسها و پاتنجرها می آمد که پسران شان را در شروع قرن نوزدهم به هند فرستاده بودند. پدرش قاضی محاکم عالی تمیز مدراس و کلکته بود و خودش در سال ۱۸۰۹ بسن شانزده سالگی بحیث خورد ضابط شامل قشون کمپنی گردید مکناتن استعداد درخشان در فرا گرفتن زبانهای خارجه داشت. و بسن بیست و سه سالگی بشعبه سیاسی منتقل گشت و در آنجا بود که بائر لیاقت فراوان و تمایلش به نوشته های طولانی که یاد داشتهای خوبی ثابت شد پیوسته از کرسی بکرسی دیگر ارتقاء یافت.

اوکلند هنگامیکه به هند رسید بی اندازه تحت تأثیر این بیروکرات مجرب که منتظر خدمت به او بود قرار گرفت. در سن ۴۵ سالگی مکناتن با عینکها و بینی نوک تیز و بروتهای ضخیمش سیاستمدار پخته و واقعی معلوم می شد و ایمیلی آیدن خواهر اوکلند او را (لارد پالمستون ما) خطاب می کرد. پس چه چیز این دیپلمات محتاط را وادار به سفارش چنین يك روش بی باکانه نمود. بسیاری از معاصرینش فوراً پیشگویی کردند این راه باید به تباہی منجر شود.

شاید می خواست با ثبات رساند که وی مردی صاحب تصمیمات قاطع يك مبارز بالاتر از کرسی نشین است. بدون شبه او توقع داشت در اثر موفقیت این تلاش جسورانه افغانستان تحت الحمايه بریتانیه قرار بگیرد. دیوراند نوشت: (خودخواهی او زیاد بود و اعزام قوه که مژده افتخار و امتیاز در آن مضمحل بود، همواره مورد تأیید او قرار می گرفت). در راه تعقیب مرامش، حاضر بود با خوشبینی کورکورانه به

مقابل مشکلات بنگرد نظر هر کسیکه حزم و احتیاط را به او مشوره می داد به حیث (بدبینی) رد می نمود.

با اینهم که آنده از مأمورین جوان که از نزدیک با او همکار بوده اند نسبت به او علاقه و احترام آمیخته با محبت داشته اند. کولین مکنزی (او را بحیث یک خدمتگار عامه و بحیث جنتلمن در حیات خصوصیش قابل قدر می دانست). معاون خصوصیش جارج لارنس برادر هنری و جان مشهور، چندین سال بعدتر راجع به او نوشت (مردی را که من دوست داشتم و مانند پدر می دانستم مرد مجرب و رئیسی بود که برای همیشه تأسف مرگش را می خورم. بالاتر از همه درستکار، نظر بلند، جوانمرد و نجیب و نماینده مناسب حکومت بریتانیه بود از نگاه استعداد درخشانش از نگاه علاقه شدید او به افتخارات و منافع کشورش، و از نگاه جرئت بی باکانه شخصیش). این را نیز باید بخاطر داشت در هنگامیکه او در ماجرای توفان خیز کابل غرق شده بود در آغاز لجوجانه چشمهای خود را به نزدیک شدن آن بسته بود به نحوی رفتار کرد که این ستایش ولیم کی را کمائی نمود. (در کابل یکنفر ملکی وجود داشت و او ضمناً یگانه سرباز حقیقی در آن اردوگاه بود).

در عین حالیکه مکناتن اوکلند را وادار به دست بکار زدن می نمود، که برای خودش در سن چهل و هشت سالگی مرگ وحشتناک در قبال داشت. همه گونه تشویقات را از زیر دستش هانری تورینز (معاون مکناتن) و جان کولین سکرتر مخصوص گورنر جنرال دریافت می نمود. تصور اینها بر عظمت طرح پیشقدمی یک قشون معظم بداخل افغانستان برای مانع شدن نفوذ روسیه و تأمین نفوذ بریتانیه بر آن سرزمین آزاد بنا

یافته بود. و هنگامیکه الکساندر برنس آمد تا شخصاً راپور خود را تقدیم کند در افسر جوان (شتافته نزد من آمدند و از من التماس کردند چیزی نگویم که مانع تصمیم گورنر جنرال شود، چه آنها یکدنیا مشقت کشیده اند تا او را باین تصمیم وادار کرده اند و حتی حالا هم بخوشی حاضر است تا بهانه برای صرف نظر کردن از آن پیدا نماید). مکناتن - تورینز و کالوین برای اعمال نفوذ بر اوکلند در موقعیکه نامبرده بدبختانه عازم استراحتگاهش در سمله بود و از مشورهء اعضای کابینه اش بدور مانده بود از فرصت حد اکثر استفاده را نمودند این جریان را و بلیم کی با تلخی چنین ترسیم نمود (در آن استراحتگاه کوهستانی گورنر جنرال ما از طرف مشاورین غیر مسؤل محصور شده بود و باین طریق سرنوشت امپراتوری را بدون کمک مشاورین قانونیش تعیین می کرد و این نقطه نسبت به هر جای دیگر در هند گهواره بسی جنون های سیاسی بوده است).

در اصل - در پلان مکناتن در نظر گرفته شده بود لطمهء هر محاربه لازمی را بر افغانستان قشون رنجیت سنگهء عهده دار خواهد شد و شاه شجاع شاید بتواند خودش عساکر لازمه را باین منظور جمع آوری کند. بریتانیه برای قوای شاه شجاع محض صاحب منصبان را تهیه خواهد کرد وگرنه در پشت پرده قرار گرفته و سهم خود را با دادن مشوره و پول محدود نماید. اوکلند نوشت (شاه شجاع الملك و مها راجا رنجیت سنگهء ممکن است بخوشی مطابق این پلان عمل نمایند).

رنجیت سنگهء درینوقت ۵۸ ساله بود (یعنی یکسال دیگر به پایان زندگی بر ماجرای او مانده بود). او اولین فتح را بسن ده سالگی در

میدان جنگ صاحب شده بود و هنوز سیزده ساله نبود که غافلگیرانه مورد حمله يك خان حسود قرار گرفت و حمله آور را با نیزه اش سوراخ و بعداً سرش را از تن جدا و در حالیکه آن سر خون آلود را بر سر نیزه اش بلند کرده بود فاتحانه از میدان برگشت. او هنگامیکه وحدت پنجاب یعنی پنج آب را پس از يك سلسله معاریات تأمین نمود هنوز ۲۱ ساله بود و بحیث مها راجای پنجاب بر تخت نشست.

او با دشواری زندگی کرد و با سرسختی عمل نمود. اگرچه او هیچگاه از استعمال خدعه به عوض استعمال قوه روگردان نبود - ولی خودش خیلی بی باک بود و اکثراً با لذات قشونش را در حالیکه شمشیر بکف می داشت در میدان جنگ رهنمایی می نمود. او زنهای زیبا اسپهای اصیل و شرابهایی قوی را دوست داشت. دارای قامت کوتاه و اندام کوچک بود. آبله چپچک در طفولیت او را از بینائی چشم چپ محروم کرده بود. حالا با آنکه کمتر از شصت سال عمر داشت بنظرها (پیر مردی معمري بود که آثار ناتوانی در او دیده می شد لباس جگری کم رنگ در تن و دستاری از همان رنگ بر سر داشت). ایمیلی ایدن او را (تماماً شبیه موش پیری که ریش و سبیل سفید و يك چشم داشت)، یافته بود. اما هاوریلک بزودی دریافت که آن یگانه چشم (باز هم از آتش تهور روشنتر می شد) و هنگامیکه مکناتن بدربار سیکه آمد او تحت شراره های فوری سوالات رنجیت، کنجکاو و قانع ناشدنی قرار گرفت، مکناتن راپور داد، (مها راجا در صحبت از جنگ به شراب و از آموختن علم به شکار بدون وقفه انتقال می کرد. او مخصوصاً مشتاق بود که بداند هر يك از اعضای میسیون چه مقدار از شراب قوی را که خود بحیث میزبان شب گذشته

برایشان ارسال کرده بودند نوشیده اند. تصور می شود این همان مشروب است که ایمیلی ایدن آنرا (نوعی از آتش مایع) گفته بود که (اکثر اروپائیان قطره ای از آن را آشامیده نمی توانند).

براستی رنجیت کنجکاوی پیهمی راجع به عادت و ظرفیت مشروب خوری انگلیسیها از خود نشان داد و یکی از اعضای دیگر هیئت نیز در موضوع سوال باران شد. (آیا شما مشروب می نوشید؟ چه اندازه، آیا مشروبی را که دیشب برای شما فرستادم چشیدید؟ چقدر آنرا نوشیدید؟ آیا لارد اوکلند مشروب می نوشد، چند گیلان؟ آیا از طرف صبح هم مشروب می نوشید؟)

در بین همه این گفت و شنود راجع به شراب سوالات زیرکانه راجع به اندازه قوت و دسپلین قشون کمپنی توپخانه آنها و جبه خانه شان فاصله منزل کننده شریئل ها و غیره شامل بود. وقتی که فرصت می یافت جوابها را تحقیق می نمود. بطور مثال مکناتن ادعا کرده بود که عربی و سانسکریت را می داند فی المجلس امر کرد با خواندن يك بیت عربی آنرا با ثبات برساند. رنجیت پس ازین مصاحبات به قلب موضوع داخل شد و سوالاتی راجع به دوست محمد خان، هرات و قشون ایران و ارتباطش با روسها و امکان اشغال هند از طرف آنها نمود.

مکناتن از روی تدبیر جواب داد. بهتر است این سوالات در خلوت مذاکره شود.

مکناتن بعد از آنکه رنجیت سنگه را کناره کرد برایش توضیح نمود و در حالیکه هدف اصلی به تخت نشانیدن شاه شجاع به عوض دوست محمد خان می باشد برای رسیدن به این هدف دو راه وجود خواهد داشت یا

رنجیت سنگھ مستقلاً اقدام می کند و یا بهمکاری برتانیه. مهاراجا بلادرنگ اظهار داشت که وی فقط به همدستی انگلیسها علاقه دارد بنا برآن مکناتن سوال نمود که آیا او می خواهد حکومت برتانیه در یک معاهده سه جانبه بین خودش و شاه شجاع شرکت نماید؟ رنجیت خرخر کرد: (این کار بمنزله انداختن شکر در شیر است.) مکناتن گفت. ترتیب این کار داده خواهد شد.

برتانیه بلاشبهه پول و صاحب منصب برای قشون او خواهد داد. مکناتن توضیح کرد پلان ستراتیژیکی طورست که شاه شجاع از راه دره بولان به جانب قندهار پیشروی کند در حالیکه قشون رنجیت از راه خیبر جانب کابل حرکت خواهد کرد. درین جا برای اولین دفعه تذکر رفت که قوای برتانوی ممکن است سهم فعالیتی نسبت به آنچه تصور شده بود بگیرد. مکناتن گفت: (ممکن است شرایطی بوجود بیاید که ایجاب آنرا نماید تا حکومت برتانیه بعضی از قشون خود را برای دفع هرگونه خطر حمله بجانب سنده به آنصوب اعزام دارد.) رنجیت پرسید: (چه تعداد؟) مکناتن با ملایمت جواب داد (به هر تعداد یکه اوضاع اضطراری ایجاب آنرا نماید ولی استخدام این قوه در آن سمت موقتی خواهد بود.)

مهاراجا در اندیشه افتاد که او وارد کردن ضربات زیاد را بر افغانستان برای هیچ متقبل می شود.

بالخصوص شك داشت که قشونش طاقت اجرای وظیفه تعیین شده گذشتن از دره خیبر را داشته باشد. او مفکوره بسیار ناقص راجع به این نوع مجاریه داشت و هیچ فکری برای صعود به قله ها و سوقیات جناحی برای دور زدن معبر در مغزش خطور نمی کرد.

در عوض او عقیده داشت که گذشتن از خیبر معنی گذشتن يك قطار
عسکر از روی پلي است که نفرهاي عقبی باید روی جسد هاي کشته شده
رفقاي شان پاگذارند.

او به هیات برتانوي گفت که وي هیچوقت سپاهش را به چنین کاری
و ادار نساخته و شك دارد بتواند آنها را برای مارش روی جسدهاي
هموطنان شان تشویق نماید. این وقت جون ۱۸۳۸ بود و محاصره هرات به
مرحله اي خطیر رسیده بود. مکناتن کنایتاً گفت اگر ضرورت ایجاب کند
برتانوي ها به تنهایی به این اقدام مي پردازند (هر گاه این احوال جدید ما
را تهدید نماید ممکن است مجبور شویم پیش روی ایرانیها را به پیش روی
قشون خود مهار نمائیم و درین حالت ممکن است ما پشتیبانی از شاه شجاع
را يك امر عاجل تشخیص دهیم). معلوم مي شود این طرز استدلال تأثیر
عمیق بالاي رنجیت نمود. بعد از این سیکها و مهمانان برتانوي شان جانب
لاهور حرکت کردند و در آنجا الکساندر برنس با آنها پیوست و آتش آنها
را بیشتر دامن زد و از روی بدخواهي به رنجیت گفت دوست محمد خان به
او گفته است (من وقتی حق رنجیت ظالم را داده مي باشم که او را پیش
از کشتن خوب شکنجه بکنم). لفتننت مکینسن، مأمور سیاسی دیگر
دوباره او را اخطار داد که اگر مجبورت پیش آید برتانیه به تنهایی اقدام
خواهد نمود. رنجیت تصمیمش را گرفت، اگر تصمیم همین است که شاه
شجاع دوباره بر تخت پدیش نشانیده شود بهتر آن خواهد بود که شاه
شجاع تنها ممنون برتانويها نباشد، او مصمم شد در این اقدام مخاطره آمیز
شرکت نماید و مثل همیشه با همان رویه تأکید فوري به مکینسن گفت
معاهده را برای امضای او حاضر نماید.

این قرار داد (معاهده دوستی و اتحاد بین مهاراجا رنجیت سنگھ و شاه شجاع الملک، که با موافقت و هماهنگی برتانیه به امضاء رسیده است) سه جانبه بود. رنجیت سنگھ دقیق شد ببیند آیا در معاهده موادی گنجانیده شده که طی آن مخصوصاً شاه شجاع از تمام ادعای خود بر کشمیر پشاور و یک تعداد نقاط دیگر که سیکها از پیکر امپراتوری درانی جدا نموده بودند صرف نظر می کرد. همچنان او باید سالانه تحایفی (پنجاه و پنج اسب از نسل زیده برنگهای دلخواه و رفتار دلپسند، شمشیرها و خنجرها، بیست و پنج قاطر و یکتعداد میوه های خوش مزه، خربوزه های خوشبو و شیرین، انگور، انار، سیب، بهی، بادام، کشمش، پسته و چار مغز از هر کدام به قدر کفایت) به رنجیت سنگھ ارسال می نمود در عوض رنجیت (تقریباً با کراه) اقسام شالها، تکه های پلشت، دستمالهای گردن و پنجاه بار برنج ارسال خواهد نمود. همچنان شاه شجاع باید سالانه دولت روپیه به مهاراجا ارسال دارد و وجهیکه از طرف حکومت برتانیه تضمین شده بود. این یک خراج نیمه پوشیده بود اما برای اینکه بیشتر مورد قبول شجاع شده باشد سیکها در عوض متعهد شده بودند که یک قوه کم از کم پنج هزار عسکر را در منطقه پشاور نگهدارند و (هر موقعیکه حکومت برتانیه با موافقت و مشوره مهاراجا ضرورت امداد را لازم ببند) بکمک شاه شجاع فرستاده خواهد شد همچنان قید شده بود که شاه شجاع نباید به برادر زاده خود کامران حمله یا آزار برساند. غالباً مسبب داخل نمودن این جمله نجات دهنده به نفع کامران مقاومت دوامدار او در هرات در مقابل ایرانیان بوده است.

رنجیت معاهده را بدون اعتراض امضاء نمود اما او کلند تصمیم

گرفت تا زمانی که شاه شجاع موافقت و معاهده را امضاء نموده است، موزون نخواهد بود اسم خود را به آن علاوه نماید. تا اینوقت به شاه شجاع رسماً راجع به مذاکرات و با تعهداتی که حکومت برتاینه از جانب او تسوید نموده بود اطلاعی داده نشده بود. چنانکه همین طور هم شد، مکناتن به لودیانه رفت و شاه شجاع در آنجا از او با يك صمیمیت پذیرائی نمود و با دقت به پیشنهادهای او گوش داد. درینوقت پنج سال از آخرین تلاش او برای اعاده سلطنتش می گذشت. او در سال ۱۸۳۳ لارڈ ولیم بنتنگ را تشویق نمود تا با تادیبه چهار ماهه معاش پیشکی قشونی برای اشغال افغانستان و بر انداختن سلطنت دوست محمد خان جمع آوری نماید. او بسیار کوشید تا برتانیه را برای ایفای يك نقش فعالتر در آن طرح تشویق نماید ولی لارڈ ولیم با يك تبسم آرام بطور موجز باو گفت: (دوست من! اینرا وظیفه خود می دانم بشما واضحاً خاطر نشان نمایم که حکومت برتانیه از روی عقیده از مداخله در امور همسایگان در صورتیکه امکان آن موجود باشد خود داری می ورزد.) شاه شجاع که کم دل نشده و مبالغی از مدارك خود تهیه دیده بود در مقابل وسوسه دادن شکست سخت به ایران سند استادگی نتوانست و در عوض خودش شکست مدهشی از دوست محمد خان خورد. او حالا ۵۸ سال داشت و بنا بر آن نظر به معیار زمانه مرد سالمخوره به حساب می رفت، هاویلاک او را چنین تعریف می کند: (شخص نسبتاً تنومند و میانه قد با ریش دراز و غلو که بدرستی اصلاح و برای اینکه گذشت ایام از نظرها پنهان بماند سیاه رنگ گردیده بود پوشانیده بود... رنگ پوست او به تناسب اکثر افغانها تیره تر و چهره او اگر زیبا گفته شده نتواند بدشکل هم نیست. ولی مشاهده

چهره او يك نفر قیافه شناس ماهر را دچار اشتباه می سازد. (پیش آمد او نسبت به انگلیسها بسیار مؤدبانه، آرام و باوقار بود هنگامیکه از مکناتن شنید سیاست عدم مداخله لارڈ ویلیام بنتنک از طرف مجمع مدیران رد شده در مسرت او شبهه وجود نداشت. اما مخصوصاً وی مایل بود که اشغال دوباره قلمرو او تنها توسط عساکر خودش صورت بگیرد و با معقولیت توضیح می کرد که هرگاه تنها بواسطه اردوی اجنبی به سلطنت برسیم، باندازه کافی از حیثیت و نفوذ من خواهد کاست.

او نسبت به موفقیتش خوشبین بود زیرا نامبرده قبلاً نامه هایی در خفا به یکتعداد رؤسای بانفوذ در افغانستان تحریر و آنها هم جوابات تشویق کننده داده بودند. آنها گفته بودند: (خرمن چوب آماده اس تنها احتیاج به مشعلی دارد که آنرا آتش بزند.) شاه شجاع مرتب فشار می آورد و مکناتن را تشویق می کرد، پیشقدمی در همین وقتیکه هرات هنوز سقوط نکرده شروع شود او به کامران پیغام فرستاده و وی را ترغیب نموده تا برای حفظ حیثیت افغانها برای دو ماه دیگر مقاومت نماید آنگاه خواهد شنید که معجزه به نفع او صورت گرفته است. شجاع پلان حمله را که سیکها از راه خیبر پیشروی و خردش از راه قندهار حرکت کند پذیرفت و قبول کرد که تیمور پسر بزرگش قشون سیکها را همراهی نماید. او بعد از يك مقدار اعتراض بجای ولی بی اثر راجع به صرف نظر کردن از پشاور و تادیه پول نقد سالانه به رنجیت سنگھ حتی موافقت کرد قرارداد سه جانبه را بهمان شکلی که موجود است امضاء نماید. با حاصل کردن امضای رنجیت و شاه شجاع در معاهده مکناتن هردو کار به انجام رسید. ولی پیش از آنکه لودیانه را ترك کند او و هیئتش ملاقات تعارفی با برادر

ارشد شجاع (زمان شاه نابینا و بادشاه سابق) بعمل آورد. زمان شاه سالهای تاریکی را به حیث ضمیمه دربار برادرش سپری و خواب افتخارات سالهای ما قبل را می دید. حالا او از شنیدن پلان سر دست که در پرتو آن بالاخره به وطن برمیگشت فوق العاده خوشحال بود. مکتاتن نوشت: (او به امید اجازه مراجعت دوباره به وطن آبائیش بی اندازه شادمانی می نمود.)

افسران برتانوی از قدردانی او بسیار متحسب شدند و به مشکل می توانستند باور کنند این مرد نابینای سالخورده احساساتی، همان شخصیت که حرکات سوقیات مانند او در سرحدات شمال غرب چهل سال قبل اسلاف آنها را پر از اندیشه و محتاط ساخته بود و حتی او در قلوب سیکهای مخوف وحشت ایجاد کرده بود و بحیث سلطان جوان امپراتوری درانی (از وطن اصلیش حرکت و سایه عقاب ماندش را بالای پنجاب می افکند.)

از بدو امر، کوچکترین امید موفقیت برای پلان برتانوی وجود نداشت زیرا مداخله سیکهای منفور یقیناً آتش مقاومت افغانها را بر می انگیخت بین ماه های جولای و اکتوبر ۱۸۳۸ باز هم تغییراتی در پلان روی کار آوردند که ناکامی نهائی را کاملاً یقینی ساخت. در حین اجرای پلان در آن ماه های گرم تابستان تصمیم گرفته شد که قشون برتانوی درین محاربه سهم بگیرد آنهم به پیمانہ زیاد.

تا هنگامیکه هرات زیر محاصره بود، معقولانه استدلال می شد که تنها قشون بریتانوی قادر به پیشروی در غرب بعید افغانستان برای عقب زدن ابرانیها و حتی روسها می باشد، ولی با رفع محاصره هرات دیگر

جای این استدلال باقی نماند. مناقشه دیگر این بود که حتی یک طرح محدود چون اعاده سلطنت به شاه شجاع اگر کاملاً به شاه شجاع و سیکها گذاشته شود به تباہی می انجامد و این نیز با در نظر گرفتن سابقه طولانی ناکامیهای شاه شجاع پشتیبانی غیر صمیمانه رنجیت سنگھ و تنفر افغانها از سیکها قابل باور بود. اوکلند که راه از پیشش گم شده بود با متخصص نظامی خویش سر هانری فین مشوره کرد و این جنگجوی سالخورده تنومند نیز هیچ شبهه در آن نداشت. او از سیاست مداخله در افغانستان متنفر بود ولی از مداخله نیمه زیادتر بدش می آمد. او گفت هرگاه مداخله بی باید صورت گیرد پس بگذارید به پیمانہ بی باشد که موفقیت عملیات را تأمین نماید. او بیرحمانه علاوه کرد بحیث عالیترین مرجع نظامی کشور تنها او می تواند که منجبت وظیفه تعداد قشون بریتانوی را که برای این منظور استخدام شود تعیین و ترتیب استخدام آنها را بدهد.

با برنس دوباره مشوره شد. او گفت وی هنوز از دوست محمد خان پشتیبانی می کرد (هرگاه نیم آنچه را برای دیگران باید بکنید برای او می کردید وی فردا از پیشنهادهای روسیه و ایران اگرچه که می بینید به نفع او است، امتناع می کرد) ولی هرگاه برطرفی دوست محمد خان باید قبول شود (برنس با خوشبینی همیشگیش گفت) پس بنظر او به تخت نشاندن شاه شجاع کار ساده ای خواهد بود. او نوشته بود (من راجع به شخص شاه شجاع الملك چندان نظر خوب ندارم) بعد از غور مزید، برنس نظرش را اینطور اصلاح نمود (تا جائیکه به شخص شاه شجاع الملك تعلق دارد حکومت بریتانیه محض او را به یشاور با یکنفر نماینده و دو کندک

خود بقسم بدرقه افتخاری ارسال نماید تا افغانها پشتیبانی نمایان ما را از او مشاهده و بر تخت نشستن او برای همیشه تأمین گردد.) ولی او علاوه نمود که برای بریتانیه لازمی است سهم مستقیمی درین امر بگیرد (زیرا افغانها معتقد اند که شاه شجاع مرد نگون بخت است ولی ما می توانیم او را در نگاه ایشان صاحب اقبال بسازیم.)

هنگامیکه سر هانری فین و نظامیان شامل مباحثه شدند پیشنهادهای محتاطانه یک نماینده و دو ریجیمنت برنس بیک طرف گذاشته شد. فین برای تأمین هدف تصمیم گرفته بود و حاضراً امر تشکیل یک اردوی بزرگ بنام (قشون اندوس) صادر شده بود تا در شروع زمستان روبرو از رودخانه بزرگ گذشته بطرفداری شاه شجاع و پیروان او جانب قندهار مارش نماید.

در ماه اگست به کندکهای انتخاب شده از احتمال خدمات میدانی تذکر داده شده بود. در جزء تشکیل دهنده این قشون یکی از اردوی بنگال و دیگری از بمبئی باید در آینده قریب تحت قومانده شخص جنرال فین یکجا می شدند. قطعه بنگال مرکب از دو غنند توپخانه و سوار و دو فرقه پیاده و به نمایندگی از قطعه ملکه قطعه شانزدهم «لاتسرز» قطعه سبزدهم «فوت» و قطعه سوم «بغز» بود که بهمراهی آنها گندک سوار سبک محلی و دوازده بتالیون سپاهی کمپنی حرکت می نمود. قطعه بمبئی که تحت قومانده سرجان کین کماندران چیف بمبئی جمع می شدند مرکب از یک غنند توپخانه و یک غنند پیاده بود. جمعاً این قشون مرکب بود از شش گندک سوار هجده بتالیون پیاده دو غنند توپچی و واحدهای فرعی، خیلی بیش از آنچه کاپیتان برنس پیشنهاد کرده بود.

در عین حال کار اخذ عسکر در مناطیکه برای شجاع باج می دادند بشدت پیش می رفت. باید توضیح می شد که این قشون از شاه شجاع و تنها مربوط به او بود اما این حقیقت را نمی شد پنهان کرد که قشون مذکور از داخل قلمرو کمپنی جمع آوری و از طرف صاحب منصبان کمپنی موجب معاش شان تادیه می شد. در ولایات علیا تعداد کثیر داوطلب وجود داشت و افسران برتانوی پیش از پیش امور اخذ عسکر و تربیه کند کهای شاه را واری می نمودند. به کاپیتن وید وظیفه مشکل ممانعت از مداخله شاه شجاع در پیشبرد کار داده شده بود زیرا قرار معلوم شاه شجاع علاقمند بود که محض بحیث یک ملعبه در دست برتانویها نباشد مرتباً در رسم گذشتهها حضور بهم رساند و شخصاً تادیه معاشات و نامنویسی عساکر را نظارت می نمود. وید عاملاته امر کرد هر موقعیکه او ظاهر شود با سلام شاهی استقبال گردد ولی شجاع که به ظاهر ازین ادای احترام خوشی می کرد کار پیش برد جمع آوری عسکر را که باید جدیانه پیش برود تاکید می نمود.

کار دیگری را که اوکلند باید انجام می داد انتخاب افسر های سیاسی بود که قشون مختلفه را همراهی می نمود. وید انتخاب دلخواه برای قوه سیکه بود و قبلاً فیصله شده بود که نامبرده شهزاده تیمور پسر ارشد شجاع را با خود ببرد. اینجا سوال آن باقی بود که کدام نماینده سیاسی خود شجاع و قوه اصلی برتانوی را همراهی نماید. برنس شك نداشت که از لحاظ لیاقت مستحق این مقام بود. نامبرده به برادرش نوشت (درینکه من چه سهمی دارم خود نمیدانم ولی اگر اعتماد کامل و مشاوره به موقع یکی از شرایط آن باشد من در رأس امور قرار خواهم گرفت. از

طرف دیگر در ابتدا او حاضر نبود موقعیت پایانتز از آن را قبول نماید. (من می توانم واضحاً به آنها وجیزه لاتینی را بگویم که (پاسزار یا هیچکس) و اگر هرآنچه را مستحقم بدست نیاورم بزودی مرا در راه انگلستان خواهی دید.) اما اوکلند فکر می کرد که در بدایت شاه شجاع به رهنمایی شخص پخته تر و مجربتری محتاج است و حاضراً اعلان شد که مکاتن چیف، سکرتری خودش قشون را بحیث (نماینده و وزیر مختار دولت بدربار شاه شجاع الملك) همراهی خواهد نمود. برای برنس وظیفه کوچک ولی مهم داده شده بود تا پیشتر حرکت رؤسای قوم در مسیر خط طرح و راه را بامیران سنده و دیگر شده پیشقدمی برای قشون برتانیه هموار نماید. اوکلند که شخص مهربانی بود برای اینکه برنس این قرص تلخ دوا را بلع کرده بتواند اندکی شیرینی بر آن مالید. اوکلند به برنس فهماند بمجردیکه شجاع دوباره به تخت نشست مکاتن دوباره به هند برگشته و شاید او بجای مکاتن بحیث نماینده دائمی بدربار شاه مقرر شود. همچنان نامبرده به برنس نوشت و اعتراف کرد که پلان پشتیبانی او از سرداران قندهاری در مقابل ایران که سبب سرزنش شدید او از طرف مکاتن شده بود حالا از جانب حکومت مرکزی برتانیه کاملاً صحیح اعلان شده است. برنس با شادمانی فریاد زد و (نوشت): آنها حرف مرا نپذیرفتند و بمن توبیخ رسمی فرستادند در حالیکه من در پیشگویی خود متیقن بودم و محاسبه هایم تائید شد. روسیه در حال تعرض بر ماست و حکومت مرکزی مرا حق بجانب و علیجناب مکاتن را مقصر اعلان کرده است. این بزرگترین موفقیتیست که در زندگی بدست آورده ام.)

شیرینترین قندیکه به او فرستاده شد طی مکتوب خصوصی بود که

لارڈ اوکلند به او ارسال کرد. و ضمن آن گورنر جنرال به او گفته بود که (مسرورم ازینکه پاداشی مطابق لیاقت و پشتکار خستگی ناپذیرش اعطا شده است در صورتیکه اطلاعات مستقیم بشما نرسیده باشد سرنامه این لفافه منظور مرا بشما توضیح خواهد نمود.)

برنس با يك نظر بسرنامه مکتوب دریافت که مکتوب مذکور به عنوان (لیوتنانت کلونل سر الکساندر برنس نایت.)

تحریر یافته و دانست که او در سن سی و سه سالگی از طرف پادشاه بریتانیه به دو رتبه عسکری ترفیع و به دو لقب «نایت هود» مفتخر گشته است.

حالا اوکلند و مشاورینش برای اینکه اشغال افغانستان را در انظار جهان کاری بر حق جلوه بدهند در اول اکتوبر ۱۸۳۸ سند عجیبی را در سمله نشر کردند که عنوان مکمل آن (اعلامیه ای از جانب عالی جناب مستطاب گورنر جنرال هندوستان) بود. این سند به اعلامیه سمله مشهور است. این شاهکار عوام فریبانه این طور شروع می شد که قشون دوست محمد خان بی جهت حمله ناگهانی بر قشون دوست قدیمی ما مها راجا رنجیت سنگھ نموده است. (باید بخاطر داشت که این دوست قدیمی کمی پیش ازین حمله (بی جهت) پشاور یعنی يك شهر افغانستان را تصاحب نموده بود.) اعلامیه علاوه می داشت که به کاپیتان برنس هدایت داده شده بود تا مساعی جمیله خود را برای آشتی دادن مها راجای سیکها و امیر افغانستان بکار برده و نگذارد که (مقاصد صلح جویانه و مشر حکومت بریتانیه) با درگیری جنگ عقیم ساخته شود مها راجا (با اعتماد مشخص که به عقیده و دوستی ملت بریتانیه دارد) فوراً موافقت خود را

به آن اظهار ولي امير بکلي طور ديگري رفتار نمود (علي الخصوص در نتیجه اتکاي او به تحریکات و تشویقات ايران و به دوام دادن غلط فهمي هاي خود با سيکها اصرار و ابرام ورزید و بهانه هاي بسيار نامعقولي را پيش گرفت او آشکارا طرح هاي توسعه جويانه و جاه طلبیهاي منافي امنيت و منافي صلح سرحداتي هندوستان را پيش او درست و واضحاً تهديد کرد که براي پيشبرد اين نقشه ها هر نوع کمک خارجي را از طريق الکساندر برنس صرف نموده بود، اگر خود را با اين صفات و قيافه ايکه در اعلاميه سمله ترسيم شده بود نمي شناخت مقصر نبود. بهر صورت اعلاميه بيان مي داشت که سياست خصمانه او (خيلي واضح نشان داد تا زمانیکه کابل تحت اداره او باشد ما نبايد اميد داشته باشيم که آسایش حدود ما تأمين و يا منافع امپراتوري هند ما مصئون باقي خواهد ماند.)

درين بين محاصره هرات که هنوز جريان داشت در قصه گنجانیده شده (و از آن بصفت تجاوز بسيار غير عادلانه و ظالمانه) توصيف شده بود و به مدافعين شجاع آن گفته شده بود (گورنر جنرال باز هم اميدوار است که شجاعت آنها ايشان را موفق به يك دفاع مؤثر تا زمان رسيدن امداد از هند بریتانوي نمايد) ازین فرصت براي وارد کردن يك ضربه جناحي ديگر بر پارکزائي ها استفاده بعمل آمد در اثر همه اين عوامل (گورنر جنرال اهميت اتخاذ اقدامات فوري را براي مهار کردن انکشاف سريع توطئه و تجاوز خارجي بجانب سرحدات خود ما احساس نمود).

درين جا اعلاميه بوضاحت بيشتري از حقايق دور مي شود اعلاميه بيان نمود که (در نتیجه اطلاعاتي که از مأمورين مختلف که به افغانستان مسافرت نموده بدست آمده يقين کامل حاصل شده است که سرداران

بارکزائی تحت هیچ شرایطی برای دوستی متمر با حکومت بریتانیه مناسب نمی باشند).

حقیقت این بود که از جمله مأمورین مختلفه (که صحنه های افغانستان را دیده بودند تردید نکرد، مؤدبانه آنها را نادیده گرفته و توضیح کرد از آنجائیکه برادران بارکزائی مایوس کنند خوانده شده اند طبعاً توجه گورنر جنرال بطرف موقف و ادعای شاه شجاع الملك معطوف شد. طبعاً رنجیت سنگھ نه تنها از لحاظ مقامیکه دارد بلکه بیشتر از لحاظ دوستی ناگسستنی که با حکومت بریتانیه دارد) باید دعوت شود که در عملیات مجوزه سهم بگیرد. از امیران سنده آزادی شان تضمین می شود و وحدت هرات تحت حکمرانی شاه کامران کاملاً محترم شناخته می شود.

بنا بر آن اعلامیه شادی کنان در خاتمه بیان داشت: (اعلی حضرت شاه شجاع الملك در حالیکه قشون خودش او را احاطه کرده و از طرف يك قشون بریتانوی حمایه می شود داخل افغانستان می گردد. گورنر جنرال مطمئناً امیدوار است که شاه بزودی توسط اتباع و پیروان خودش دوباره بر تخت جلوس و هنگامیکه قدرت را بدست گرفت و آزادی و تمامیت افغانستان تأمین شد قشون بریتانوی دوباره فرا خوانده می شود. (گورنر جنرال اضافه نمود: مسرور است ازینکه در حین اجرای وظیفه اش توفیق می یابد برای اعاده اتحاد و آسایش مردم افغانستان باری کند . . . برای انکشاف هر اقدام مفید عمومی ساجیانه از نفوذ بریتانیه استفاده خواهد شد تا اختلاقات رفع، زخمها التیام و به برپادی های که از چندین سال باینطرف مردم افغانستان را از سعادت و خوشی محروم ساخته خاتمه

بدهد).

اعلامیه که حاوی امضای مکناتن و بدون شبهه بیشتر آن توسط او تسوید شده بود بدست مطبوعات در هند و بریتانیه هر دو افتاد و پارچه پارچه شد. اعلامیه مذکور را بحیث مجموعه از دورغ های مطلق و حیلۀ فوق العاده برای پوشانیدن حقایق تشخیص و محکوم نمودند. سر هربرت ادوارد بعدها نوشت: (نظریات دوست محمد خان با چنان جسارتی طور دیگر بیان شده بود که يك سیاستمدار روسی شاید بر آن غبطه خورده باشد) و دیوراند باوقات تلخی تبصره کرد که کلمات (عدالت و ضرورت) به ترتیبی استعمال شده که خوشبختانه در زبان انگلیسی سابقه ندارد).

حمله ایران بالای هرات شاید به بریتانویها اجازه می داد که متناسب به آن بدفاع از خود برای نجات آن پیشقدمی نمایند ولی بهیچ صورت بریتانیه حق نداشت بخاطریکه محمد شاه قاجار پادشاه ایران با هرات اعلام جنگ داده او نیز باید با امیر دوست محمد خان اعلان جنگ بدهد. بهر ترتیب پیش از آنکه اعلامیه خوب بدور آن بیفتد، یگانه عقد موجه اشغال افغانستان با رسیدن اطلاعات واثق رفع و محاصره هرات از بین رفت. صاحب منصبان اردوی هند با آنکه عده قلیل آنها قلباً به حقانیت عذر بریتانیه معتقد بودند خوف داشتند که با ترك این نقشه فرصتهای خدمت فعال و ترفیع رتبه را از دست بدهند. ولی ابلاغیه دیگر مکناتن که قسماً متمم اعلامیه بود همه شك و تردید را از بین برد. ابلاغیه هشت نوامبر از بین رفتن محاصره هرات را اعلام و علاوه نمود که (در عین حال گورنر جنرال لازم می داند خاطر نشان نماید که به منظور تعویض يك قدرت موافق بجای يك قدرت مخاصم در ولایات شرقی

افغانستان و ایجاد يك سد دایمی به مقابل نقشه های تجاوز بالایی سرحداتی شمال غربی ما، وی جداً تعمیل تدارکاتیرا که قبلاً اعلان شده تعقیب می نماید) خلاصه اینکه پلان پشتیبانی شاه شجاع و اشغال افغانستان باید پیشبرده شود. در انگلستان مجمع مدیران کمپنی هند شرقی (که این جنگ بنام آنها اعلان می شد) راجع به آینده با نگرانی می نوشتند - ولی قانون، کمیته محرمانه را مجبور می ساخت تا موافقت خود را بر مراسلاتیکه از طرف اداره کنترل روبروی شان گذاشته می شد کورکورانه اعلام دارد. چنانکه رئیس کمیته بعدها محرمانه اعتراف کرد که باستانی وظیفه امضای خود به کاغذ هائیکه پیش آنها گذاشته می شد دیگر هیچ سهمی در سفارش یا اجازه اعلان حرب نداشتند. بسیاری از مردم با تجربه دیگر عدم رضایت و پیشگویی خود را اظهار کردند.

ویلنگتون بطور موجز تبصره کرد که مشکلات وقتی شروع می شود که موفقیت نظامی خانه پیدا کند.

سر چارلس متکاف نظریه خود را که دو یا سه سال قبل در کابینه کلکته بیان داشته بود دوباره تکرار نمود (مطمئن ترین راه برای دعوت از روسیه بسرحداتی ما اینست که ما از رود سندھ بگذریم و در کار کشورهای ماورای آن دخالت نمائیم. بناء اینکار بتصمیم ما تعلق دارد.) مانستویارت الفنستون که متقاعد شده بود پیشبینی صحیح را طی نامه بیک دوستش نمود او نوشت (شما قیاس خواهید کرد که من راجع به احوال کابل چه فکر می کنم).

بخاطر خواهید داشت که من حتی علیه ارسال يك نماینده بکابل با شما مشاجره می نمودم ولی حالا ما حفاظت آن کشور را مثل اینکه بکنیم.

از متحدین ما در هند باشد بدوش گرفته ایم. هرگاه شما ۲۷ هزار عسکر را (قسمیکه شنیده می شود در نظر است) از طریق بولان به قندهار بفرستید و بتوانید آنها را اعاشه نمائید - شبهه ندارم که شما کندهار و کابل را اشغال و شاه شجاع را به تخت خواهید نشاند ولی حفاظت آن در کشور دور افتاده و در بین مردم سرشوری مانند افغانها بنظر شخصی من، مایوس کننده معلوم می شود. هرگاه شما موفق شوید موقف ما را در مقابل روسیه ضعیف می سازید. افغانها مردم بیطرف بودند و کمک شما را در مقابل متجاوزین با امتنان قبول می کردند، ولی حالا آنها ناراضی گردیده در نتیجه خوش خواهند بود با هر متجاوزي دست یکی کنند تا شما را از آن جا بیرون برانند.

من هیچگاه بخاطر ندارم که يك پیوند قریب، بین يك کشور پیشرفته و غیر پیشرفته در ظرف سه سال به تنفر منجر نشده باشد. هرگاه حفظ ارتباط قریب کافی برای عدم مطلوبیت ما نبود ارتباط ما با رنجیت سنگھ و تضمین ما برای موفقیت او باید ما را منفور بسازد.

الفنستون متواضعانه علاوه نمود که (این مفکوره از يك فاصله اظهار شده شاید در محل بی معنی ثابت شود) مطالبی که لفظ بلفظ صحیح ثابت خواهد شد. ولی مدتها قبل از اینکه این شبهای تاریک ولی عمیق به آهستگی دوباره به هند برسد چرخهای سنگین دستگاه عسکری بحرکت افتیده و قشون موسوم به اندوس تجهیز می شد.

بریتانوی ها مطمئنانه عقیده داشتند اشغال افغانستان بیش از (يك تفرج بزرگ نظامی) نیست. تصمیم گرفتند حرکت با يك ملاقات تعارفی

بین رنجیت سنگھ و لارڈ اوکلند آغاز شود. فیروز پور (تقریباً صد میل دورتر در جنوب شرق لاهور) بحیث محل دربار انتخاب شد. و در اواخر نوامبر اردوی بنگال (که یکی از دو جزء قشون اندوس بود) بدالجا وارد شد. همه چیز بخوبی انجام می یافت بگفته هاریلک (هیچگاهی یک قوه عسکری به اندازه آبرومندانہ و سپاهی وار که اردوی بنگال یکی از دو جزء قشون اندوس سوق داده شده بود بیک کشور آورده نشده بود.)

قوای سیکها از جانب مقابل پیش آمدند و اولین ملاقات بین گورنر جنرال و حکمران فرتوت یک چشمه پنجاب در بین یک صحنه غیر قابل وصف (هی هی و هرج مرج) صورت گرفت. حقیقتاً ازدحام و غوغا به اندازه ای زیاد بود که بعضی از سیکها گمان کردند توطئه بر علیه جان حکمران ارجمند شان صورت گرفته و (در یک فضای مملو از بی اعتمادی و کشیدگی شروع به نواختن شیپورها و برداشتن سلاح نمودند.) بهرحال غائله خاموش ساخته شد و برای دو روز ضیافتهای بزرگی در زیر دوخراگاہ عظیم برپا گردید. سیکها غنایش عجیبی دادند. اسپان ایشان با زرق و برق مجهیز شده و سواران شان کلاه خود های آهنی درخشان و زره های از آهن جالی بر سر و تن داشتند. سران ایشان لباس مخملین سرخ و زرد و خیمه های آنها برنگ جگری و طلایی جلا دار بود. یک دسته موزیک سیکها سرود ملی برتانیہ را بسیار بد نواخت. توپهای سپاه (خلاصه) غرش کنان در هر وقفه رسم احترام بجای می آوردند.

هنگامیکه اوکلند دو توپ ۹ پونده را به رنجیت تحفه می داد لمحہ سخت ناگوار بود. رنجیت با شتابیکه در معاینه تحایف از خود نشان داد

پایش لغزید و رو بروی دهانه توپها افتاد. رجال معیتی او با مشاهده این منظره شوم که حکمران آنها رو بروی توپهای برتانوی بخاک افتیده بود از وحشت شروع به غم غم کردند تا آنکه یکی از درباریان که فطرتاً دپلومات بجهان آمده بود با این مطالبه خود (عیبی ندارد اگر والا حضرت به مقابل توپهای برتانیه افتیدند. عالیترین غایندگان حکومت برتانیه دوباره او را به پا بلند کردند) تشنج را شکست. پس از بحال آمدن مهاراجای پیر و کوچک با همان لباس جگری کمرنگ همیشگیش مهمانان برتانوی را از روی مهمان نوازی بخورد نوش دعوت کرد و مخصوصاً اصرار می ورزید که از همان شراب مخصوص خودش که ادعا می کرد ترکیبی از زمرد (شاید مطلب او گشنیز بوده باشد) عرق انگور و مالته است بنوشند. بدون اینکه کسی به گفته اش عقیده مند شود توصیه می کرد که برای هاضمه نیز مفید است ایملی ایدن آنرا (شراب زننده که واقعاً یک قطره آن لبم را سوختاند) تشخیص داد. اما خوشبختانه مشار انیها بطرف چشم کور رنجیت قرار گرفته بود و می توانست مشروب را بالای قالین بریزد باین ترتیب رنجیت از ظرفیت مهمان نبود با پر کردن قدح آن خانم بسیار قدردانی می نمود. برای سرگرمی مهمانان (خلد توقع نمایشی از دخترهای رقاصه و خوش مزگیهای یک مسخره ترتیب شد.) گمی محتاطانه علاوه می کند که (ضیافت های شبانه چندان شایسته نبود.)

از طرف روز متحدین قدم هایی به منفعت همدیگر بر می داشتند. سرهانری فین قوای برتانوی را بیک مانور نسبتاً مشکل مؤظف ساخت و نامبرده با همان مهارت کامل که بدشمن خیالی حمله کرده بود با همان

شجاعت وی را شکست داد. (۱) جنرالهای سیکه خود را به حرکات ساده قانع ساختند ولی عساکر آنها حرکات مذکور را با چنان لیاقتی اجرا کردند که برتانوی ها را تحت تأثیر خود قرار دادند قشون سیکها خیلی دلچسپ بود رنجیت در اوایل حکمرانیش دریافت که راز موفقیت قشون کمپنی در دسپلین و تربیه آنها می باشد و بنا بر آن کاملاً آنها را تقلید کرده بود. فراریهای کند کهای کمپنی بحیث خورد ضابطان تعلیم و تربیه استخدام می شدند و با پنجابیهای جوانیکه برای شمول در خدمت زیر بیرق برتانیه و فرا گرفتن رموز جنگی به آنطرف سرحد اعزام می شدند تکمیل می گردید. حاضراً او شروع به استخدام اروپائیها در مقامات بلندتر نموده و اشخاصی چون هارلان امریکایی و یکنفر ایتالیایی سخت سر بنام اورتابیل و دو صاحب منصب فرانسوی که با أخذ جایزه در اردوی ناپلیون خدمت نموده بودند بکار گماشته بود. باساس توجه جدی که به بلند بردن معیار سوق و اداره مانور و نشانزنی نموده بود قوی ترین اردو را در هند البته باستثنای قشون کمپنی تشکیل داده بود. سواره نظام و توپخانه او هر دو حایز صفات خوب بودند و پیاده نظامش اشخاص بلند قد و باریک اندام با قبا های قرمزی و پتلونها و دستارهای آبی که با پای برهنه مارش و دهل و شیپور و سنا می نواختند قادر به پیشبرد بزرگترین کارهای شکفت آور بودند. برتانوی ها که نمی دانستند تفنگهای چقماتی

(۱) اگرچه ویلیم نات افسر با تجربه ولی بدخلق قشون کمپنی از اهلیت قوماندانان غند و فرقه ها راضی نبود و گفت (آنچه را آنها از ساعت شش تا ساعت ده انجام دادند من می توانستم در ظرف نیم ساعت انجام بدهم.)

سیکه در کارخانه حربی لاهور ساخته شده و دارای منزل انداخت کوتاه و قدرت آتش سریع می باشند از دیدن آن نزد دوستان جدید شان بسیار راضی بودند.

از آن جائیکه درین زمان قشون ایران دیگر در هرات موجود نبود تا از آنجا رانده می شد تصمیم گرفته شد که از قوای برتانیه بکاهند و از قشون بنگال به عوض دو فرقه یک فرقه آن حذف شود. چون مسئله انتخاب کندک که کدام آن برود و کدام آن بماند در بین سرهانری فین مسئله را بطور عجیب با انداختن قرعه حل کرد.

در عین حال تصمیم گرفت با تنقیص قوا و تخفیف وظیفه دیگر آرزو ندارم قیادت قشون اندوس را خودش عهده دار شود. او از مدت آرزو داشت بنا بر معاذیر صحیحی متقاعد شود و هیچ علاقه بی بدور نمایی که از طرف اوکلند بیان شده بود نداشت. گورنر جنرال نوشت (قوای شجاع پیش قدمی را آغاز و قشون بنگال او را در خط عقبی تعقیب و پذیرایی از هر دو قوه با مسرت عمومی بدرقه خواهد شد) فین جواب داد: (من گمان نمی کنم که برای این کار خدمت من لازم باشد). نامبرده در مورد صلاحیتیکه به مکناتن داده می شد تردد داشت و علاوه کرد (من همچنان فکر می کنم که هدایات شما به سر ویلیم مکناتن و اینجانب به قسمی است که صاحب منصبی به رتبه من به سختی قبول کرده می تواند مطابق آن خدمت نماید).

بنا بر این فین قوماندانی عالی این لشکرکشی را به سرجان کین که قوای بمبئی را از طریق بحر به کراچی می آورد واگذار شد. قشون بنگال برای پیوستن پاکین توسط سرویلو بای کاتن یک جنرال از قطعه ملکه

رهنمایی می شد.

کاتن عادت داشت سایر رفقای صاحب منصب خود را با تکرار حکایه طرد شدنش از فوتبال بواسطه شورش بزرگیکه چهل سال پیش در مکتب براه انداخته بود خسته نماید. مدت زیادی را در هند خدمت نموده بود و فین چندان اعتمادی بر لیاقتش نداشت و نوشته بود (من عقیده ندارم کاتن دماغی داشته باشد که هدایات زیاد شفاهی را جذب کرده بتواند) فین با این نبشته اش خواننده را می گذارد تا چنین نتیجه بگیرد که مطالب اصلی او اینست که کاتن هم تنبل و هم احمق است.

باختم جشن های فیروز پور که در طول آن سر عده از برتانویها از خمار شراب مهیب رنجیت بدرد آمده بود مهاراجا قشونش را در حالیکه اوکلند با او همراه بود و دیدار رسمی از پایتخت سیکها بعمل می آورد دوباره به لاهور برگردانید. در عین حال ویلویای کاتن آماده بود تا قشون بنگال را برای ملاقات با سرجان کین در مسیر رود سند بطرف جنوب غرب امر مارش بدهد. قشون بنگال به عوض اینکه مستقیماً جانب هدف او لیش قندهار که قریب ششصد میلی غرب فیروز پور قرار داشت حرکت نماید تقریباً دو چندان فاصله را با مارش روی دو ضلع يك مثلث پیمورد. قسمت اول این مارش تقریباً ششصد میل را به جانب جنوب شرق تا نزدیک حیدر آباد مرکز امیران سنده احتوا می کرد از آن پس راه به جانب شمال غرب در آنطرف رود سند دور زده از طریق کوئته و دره شامخ بولان به جانب قندهار پیش می رفت. يك دلیل سیاسی انتخاب این سفر احاطوی را تحمیل می کرد تصمیم گرفته شد تا با استفاده از مارش جانب افغانستان امرای بیچاره سند نیز ترغیب و وادار به انقیاد مجدد به شاه

شجاع شوند.

صاحب منصبان برتانوی شاه شجاع بیش از وقت کار می کردند. اجیران شاه شجاع که يك قوه قابل توجه و خوب تربیه شده متشکل از دو كندك سواری چهار كندك پیاده و يك قطعه توپچی سوار بودند سر جمع شش هزار نفر می شدند و حاضراً با کاتن پیوستند. به اضافه نه هزار و پنجصد مرد جنگی قشون بنگال این قوه انصافاً يك قدرت فشرده و توانا را تشکیل می داد ولی پلان اداره ناقص و مسخره اکمال قشون در اراضی ، کابوس مغلقی را به آن علاوه کرده بود. با رضایت مندی تصمیم گرفته شده بود که قشون حتی الوسع از خود محل تهیه آذوقه کند بدون اینکه کوچکترین فکر شود که آیا آن محل قادر به اعاشه است یا نه ؟ در باقی حصص متکی به خود حرکت نماید حیوانات را زنده حرکت داده و برای دو نیم ماه به ذبح حیوانات پرداخته و جیره سی روزه غله را با خو حمل نماید. قسمت بیشتر بارها را سامان شخصی صاحب منصبان برتانوی تشکیل می داد. موضوعی که به نظر فین پیش رفتن تا سرحد صور امر تجدید آن بی نزاکتی خواهد بود با اینهمه او از تمام صاحب منصبان خواهش نمود تا سبکبار حرکت کنند و برای اینکه سپاهیان قادر به حرکت باشند بدون اینکه از موثریت قطعه کاسته شود از حمل اشیای غیر ضروری صرف نظر شود. این خواهش او کاملاً زیر پا گذاشته شد و حتی هر يك از صاحب منصبان كوچك با بیش از چهل مستخدم به طرف جنگ راهی بود. يك دسته از عمله و فعله مرکب از آشپزها ، نامه برها ، دویبها و جاروب کش ها بدنبال صاحبان خود براه افتاده بودند. در حالیکه فکر می شد مرباها ، ترشی ها ، ماهی داخل قطی ، گوشت های کنسرو شده غوری و

بشقاب ، گیللاس ، پنجه و قاشق ، شمع سر میزی برای (موثریت قطعه) از ضروریات است يك كندك دو شتر را برای حمل سیگار صاحب منصبانش تخصیص داده بود. نویسنده سوانح جنرال نات می نویسد: (بسیاری از صاحب منصبان جوان ترجیح می دادند شمشیر و تفنگچه های دو میله خود را پشت سر بگذارند تا اینکه در رین مارش بدون صندوق های ایسه عطریات ، صابون و نسوار بینی و کولونیا باشند) ولی آمرین آنها در موقفی نبودند که ایشان را سرزنش نمایند يك صاحب منصب تقریباً شصت شتر را برای حمل سامان شخصی اش استخدام کرده بود و افواه بود که جنرال کین خودش دو صد و شصت شتر را برای استفاده خود و هیئت قوماندانیش تخصیص داده بود.

صاحب منصبان برتانوی آرزو نداشتند در حال تقرب بمیدان جنگ نارام باشند.

عده معدودی این عقیده را نمی پذیرفتند. ویلیم کی نوشت: (با پیش رو بودن يك مارش طولانی و خسته کننده طبعاً يك صاحب منصب برتانوی نباید همه لذایذ سفره يك کلوپ عسکری را فراموش کند و یا به لذت کشیدن سیگار و تسکینی که پایپ می بخشد نظر داشته باشد. زیرا جامه پاک نیز که یکی از اسباب تجمل است بدون اینکه بالای صفات سر بازی شخص اثر نماید.

شاید يك شخص متمدن آرزوی استفاده ازان را بنماید. میجر هوگ بوضاحت نوشت: (حقیقت اینست که بسیاری از صاحب منصبان بیش از حد شتر و بیش از حد خیمه و بیش از حد مال داشتند).

باین ترتیب قشون اندوس یا لا اقل قطعه بنگال آن بزحمت براه

افتیدند و به‌مراه اجیران شاه شجاع و سی هزار اشتر که از ثقلت بارهای شان نعره می کشیدند دلیرانه براه خود ادامه می دادند. بکار بردن اشتر اشتباه دیگری بود.

جنرال فین در احکامش خاطر نشان کرده بود: (کشوری که قرار است عملیات بموقع اجرا گذاشته شود برای وسایل عرابه دار مساعد نیست.) شما این موضوع را در موقع حمل و نقل لوازم خود بخاطر خواهید داشت.

قاطر و خر جواب خوبی برای این سوال بود از همه اینها بهتر یابو که قدرت حمل بار زیاد را تا سی میل روزانه دارا بود. ولی صاحب‌منصبان نقلیه که به عنعنه این شته پابند بودند از د نظر گرفتن هر چیز باستانی اشتر انکار کردند. در حالیکه تجربه نشان داده بود که اشترهای بیابان هند در کشور کهسار افغانستان بی فایده بود. آنها از مشاهده بلندی های شامخ رم می کردند و حتی از رفتن به دامنه کوه ها خود داری می کردند و هنگام چرا هم قادر به تفریق گیاهان زهر دار از بی زهر نبودند. بسیاری آنها با خوردن گیاه زهر داری شبیه دم رویاه (گل سیج) مردند. در جنگ ۳۸-۱۸۳۹ بیش از پنج هزار این اشتران تلف شد. بقول يك جنرال برتانوي در حقیقت برای آن اشتران را خریده بودند تا آنها را دفن کنند.

بهر حال در آغاز مارش هیچ يك ازین واقعات پیش نشد. افسران سیاسی پیشا پیش قطار در جلو حرکت کردند و دیپوهای ذخائر غله و علوفه و چوب سوخت را برای استفاده قشون تهیه دیدند. هوا بسیار خوب و صاحب منصبان و عساکر هر دو دارای روحیه عالی بودند. آنها عقیده راسخ داشتند که بالاخره خود را مقابل قشون روس خواهند یافت. مصاف

با هر قدرتی که پرچم برتانیه را به مبارزه طلبیده است. خوش آیند بود ولی پیکار در صدر سپاهیان انگلیس بمقابل قطعات اروپائی تزار روس در مناطق ماورای سند آنقدر افتخار نادر و غیر مترقبه بود و آنقدر سرشار از امیدواریها امتیاز و پیشرفت بود که هیچ يك سپاهی در طول و عرض هندوستان دقیقه بی دور بودن ازان را تحمل کرده نمی توانست).

درین حرارت سپاهیان نیز شیک بودند در صورتیکه ما به شعر حماسی یکی از اخلاف لارد لیک همان کسیکه اسلاف او را سی و پنجسال پیش ازان تاریخ بمقابل فرانسوی ها به ظفر نایل ساخت عقیده بنمائیم. قیاس شده صوبداری به زیر دستانش چنین خطاب می کند: «حالا افراد من ا ابرهای جنگ دوباره بر سر ما سایه افکنده ، آنها با افسردگی دلگیر خود می گویند در گذشته مردگان شجاع را در خود پیچانیده اند.

«مردم آیا (قسمت علیای برما) نیپال ، افغان و روس همه متحد شده اند تا آتش جنگ را تیز تر کنند.» عیبی ندارد بگذارید آنها نزدیک شوند شما قوت قلب داشته باشید ا خاطرات میدانهای گذشته و شجاعت نیاکان ما بار دیگر درما بیدار می شود.

پرچم برتانیه ، که در امانت ماست ، هیچگاه لکه دار نشده هورا ا ما همانطوریکه د کنار لیک «لارد» پیرو شجاع استاده بودیم در کنار فین نیز استاده خواهیم بود.

خلاصه با این روحیات بلند و قلبهای مملو از شادمانی قشون سند در هوای روشن دسامبر به امتداد رود سند از طریق ایالت بهالپور بجانب سند به مارش خود ادامه دادند. هاولاک می نویسد (این روزها شبیه